

مدنیت دنیای ما

این روزها خیلی ها ترجیح می دهند که به جای رفت و آمد به محله های پایین شهر در چهاردیواری خانه ی خود بمانند و پرده ها را پس نزنند. دیدن چهره هایی که مسخ شده اند و به انتظار ایستاده اند در صف های بلند اتوبوس، نظاره مرافعه های بی پایان مسافرکشی های شهر، دستفروشان کوچکی که بازی زندگی را خیلی زود آموخته اند، فاحشه های که پشت رنگ و روغن غلیظ چهره اشان کودک معصومی نشسته است، اتومبیل های فرسوده ای که صاحباتی فرسوده تر از خود دارند، هوا را می آلاینند و مجلس برای اسقاط کردنشان فرمان نوشته و دولت مجری آن گشته است، چماق به دستانی که بیش از آن که حافظ نظم عمومی باشند محل آنند و... آری تماشای هیچ یک از این صحنه ها و هزاران مصیبت دیگر لطفی ندارد. هیچ لطفی ندارد دیدن شهرهایی که دو تکه شده اند با آدم هایی که گویی از دو دنیای متفاوت آمده اند. من که ندیده ام اما می گویند همه جای دنیای همین آش است و همین کاسه.

همه جای دنیا شهرها دو تکه اند. داراها از داراها با محله های مشخص جدا گشته اند. باشگاه های ورزشی، کلاس های هنری، تغذیه ی خوب، بهداشت، آموزش کارآمد برای همه ی انسان ها نیست. همه جای دنیا فاحشه ها کم سن و سالند، کارتن خواب های آواره فراوانند. کودکان خیابانی به مدرسه نمی روند و پیرمردانی هستند که گوشه ی خیابان ها می نشینند و نگاهشان ساعت ها به

روبرو میخکوب می شود و پیرزنائی نحیف کنارشان زانو به بغل می گیرند. هر صبح از بیغوله اشان به سمت مرکز شهرها راه می افتند و پیش بساطشان را مرتب می چینند. بسته های شیک از بیغوله اشان به سمت مرکز شهرها راه می افتند و پیش پایشان بساطشان را مرتب می چینند. بسته های شیک آدامس و سیگار می فروشند و یک ترازوی کوچک هم می گذارند برای زمانی که رهگذران و یارشان بگیرد که بدانند چقدر از دیروز بیش تر آب رفته اند. همه جای دنیا در دست این پیرزنان قابی است که این جمله را دربر گرفته است: چقدر از دیروز بیش تر آب رفته اند. همه جای دنیا در دست این پیرزنائی قابی است که این جمله را دربر گرفته است:

عزیران! ما را در ادامه ی زندگی مشقت بارمان یاری کنید.

جمله کوتاه است و تکان دهنده. اما آیا می تواند دنیایی را به لرزه در آورد؟ دنیایی که در آستانه ی هزاره ی سوم از تاریخ خویش این چنین دیوانه وار به سوی بربریت سقوط می کند؟ دنیایی که در نظام بهره کشی حاکم بر آن، فعل استثمار اقتصاد را معنی می کند و در این میان انسان یا فاعل است و سیر، یا مفعول و گرسنه. یا تصمیم را می گیرد یا تسلیم تصمیم دیگران می گردد. یا هر روز بیش از دیروز بر انباشته هایش می افزاید یا برده وار برای بقای حیات خویش جان می کند. گرچه سیری و گرسنگی هم کم و زیاد دارد، اما سومی وجود ندارد. دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم همواره تکه ی بزرگ ثروت از آن عده ی اندک است چرا که دولت استثمارگران قانونی نوشته که چنین حکم می راند، مذهب استثمارگران اخلاقیاتی اشاعه می دهد که پشتیبان این قانون باشد و فرهنگی که استثمارگران برای دنیای ما می سازند نیز در خدمت آن است. اما در مقابل خیل عظیم استثمارشوندگان محرومند از زیستی انسانی.

در دنیای ما انسانی که مالک نباشد مملوک [بنده‌ی] سرمایه است. این سیستم به تولدش دامن می‌زند، بر رشدش نظارت می‌کند، هویتش را القاء می‌کند و آموزشش می‌دهد برای تن دادن به بهره‌کشی. این انسان سال‌ها باید استثمار شود، ثمره‌ی عمر خویش را به آن که مالک است تقدیم کند و در آخر همانند پیرمرد آرام و همسرش چون تفاله‌ی بی‌ارزش از چنین دایره‌ی بسته‌ی بیرون پرتاب شود.

ما بشریتی متمدن نیستیم، تمدن به کشف ژن پیری نیست. زمانی که میلیون‌ها انسان گرسنه در آفریقا به کودکی جان می‌بازند ابلهانه بالیدن به توان بالا بردن میانگین سن آدمی!

زمانی که ۲۳ کودک بی‌گناه به دست دو نوجوان روان‌پریش که خود قربانی این نظام نکبت‌بارند بعد از آن که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، به قتل می‌رسند، نباید به پیشرفت علمی روانشناسان جهان و پژوهش‌های شبانه‌روزی آنان افتخار کرد.

زمانی که افسانه‌ی بمب اتمی بهانه‌ی می‌شود برای حمله و کشتار مردم بی‌گناه عراق تا جنایتکاران تاریخ آسوده‌خاطر با حفظ شرافت خویش! ثروت یک سرزمین، نفت سیاهش را به غارت ببرند. گوسفندها و غلات را به دریا می‌افکنند تا مبادا قیمت پایین بیاید. تجارب فحشا سودی سرشار نصیب دلان بازار می‌کند. محیط زیست به سرعت تخریب می‌شود و... سخن راندن از تمدن پیشرفته است.

تا زمانی که ثروت انحصاری نباشد یعنی آن هنگام که همه‌ی انسان‌ها به یکسان از امکانات، از پیشرفت علم بهره‌ببرند، فرصت برای زیستی انسانی پیدا کنند، استعدادهای نهان خویش را شکوفا سازند، هنر بیافرینند و رشد کنند

و در نتیجه بشر به معنای حقیقی از آزادی لذت برد، ما متمدن نیستیم. من فکر می‌کنم قبایل آدمخوار قاره آفریقا بسیار متمدن‌ترند از دنیایی که ما ساخته ایم. نه! درست می‌شنوید ما ساخته ایم. این لاشه‌ی متعفن را تنها استثمارگران نیافریده‌اند، آن‌هایی که بر بردگی تن می‌دهند نیز تقصیرشان سنگین‌تر است.

برای همین است که باور دارم دست‌های ما توان آن را دارد که دنیای وارونه‌ی را که خویش ساخته است ویران سازد تا بار دیگر بر ویرانه‌های آن تمدنی را بسازد که در آن:

«هر کس به اندازه توانش، هر کس به اندازه‌ی نیازش»

کار کند و نصیب برد.

رُزَا جَوَان

۶ مهر ۱۳۸۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب‌خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری